دکتر جلال متینی

تفسیری کهن به زبان فارسی

تفسیرهای قرآن مجید که تاحدود قرن ششم وهفتم هجری به‌زبان فارسی تالیف ویا از زبان عربی ترجمه شده است ، علاوه بر آنکه از نظر پیروان فرق مختلف اسلامی و محققان رشته‌های گوناگون علوم دینی‌حائز کمال اهمیت می‌باشد، برای کسانی هم که‌درباره زبان و ادب فارسی و تحول آن در ادوار گذشته بتحقیق می پردازند در خور عنایت و توجه بسیار است . زیرا اعتقاد قوی مذهبی ودقت ونکته سنجی مترجمان ومفسران سبب گردیده است که ایشان بخصوص در ترجمهٔ آیات‌قرآنی وانتخاب الفاظ فارسی در برابر کلمات وترکیبات عربی، دقت و وسواس فوق‌العاده بکاربرند، وبهمین جهت تفاسیر قدیمی فارسی بصورت منبعی سرشار از لغات وترکیبات نادر فارسی درآمده است . علاوه براین

چون در برخی از این تفاسیر آثار لهجه‌ای که مفسر بدان متکلم بوده است آشکارا بچشم می‌خورد ، این موضوع نیز از لحاظ مطالعهٔ لهجه های مختلف فارسی در دوره های پیشین قابل اعتناست .

علاوه بر تفاسیر معروف قدیمی فارسی که می‌شناسیم و از آن جمله است : ترجمهٔ تفسیر طبری، تحریرهای مختلف تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی ، بخشی از تفسیر قرآن به‌نام «تفسیر پاك» ، تاج التراجم معروف به تفسیر اسفراینی ، تفسیر ابوالفتوح رازی، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار میبدی و .... ـ درکتابخانه‌های آسیا واروپا و آمریکا ، ازتفاسیر مختلف فارسی وهمچنین از قرآنهای همراه باترجمه، بخشهایی موجود است که اکثر بی‌نام ونشان است ولی همه ازنظرداشتن لغات وترکیبات فارسی ومطالب تازه دستوری واختصاصات لهجه‌ای دارای اهمیت بسیار می‌باشد .

از جملهٔ این تفسیر ها ، تفسیر کهن بسیار نفیس منحصر بفردی است از نیمهٔ دوم قرآن مجید در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج ، انگلستان که به نام نسخهٔ ارپنیوس Mm. 4 . 15, Erpenius درکاتالوك آن کتابخانه ثبت گردیده‌است. اصل این تفسیر در چهار مجلد بوده است که متاسفانه مجلدات اول و دوم آنرا حوادث روزگار مانند بسیاری از آثار ادبی وهنری ما درقرون گذشته‌از بین برده است . مجلدات سوم‌وچهارم تفسیر که اکنون در آن کتابخانه نگهداری می‌شود در یك جلد قرار دارد . این نسخه دارای ۳۶۸ ورق بابعاد ۲۲/۵ × ۳۲ سانتی متر است . جلد سوم از ابتدای سورهٔ مریم (۱۹) آغازمی‌شود وبه‌آخر سورةالصافات (۳۷) ختم می گردد. وجلد چهارم ازآغازسورة ص (۳۸) تاپایان قرآن‌مجید(به‌استثنای دو ورق که ازآیهٔ ۱۵ سورةالفجر تا آیهٔ ۴سورةـ اللیل را دربرداشته ومفقود گردیده‌است) راشامل است .

این نسخه رانخستین باردرسال۱۸۹۶میلادی ادوارد براون مستشرق نامدارانگلیسی در روزنامهٔ سلطنتی‌آسیایی انگلستان معرفی کرد وضمن آن اطلاعات جالب توجهی نیزدر باب نحوهٔ انتقال این کتاب به کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج داد . از آنچه براون در این مورد نوشته است چنین برمی‌آید که این نسخه حداکثر در ربع اول قرن هفدهم میلادی دراروپادراختیاردانشمندی بنام‌ارپنیوس (۱۵۸۴ـ۱۶۲۴ میلادی) بوده است ، زیرا درسال ۱۶۲۴ میلادی که ارپنیوس درگذشته است این نسخه جزء کتابهای اوبوده است .

از نام مؤلف تفسیر وزادگاه وی وزمان تالیف کتاب اطلاعی در دست نیست . تنها یك قرینه بدین شرح در نسخه موجود است که شاید بتوان آنرا دالّ بر خراسانی بودن

مؤلف دانست . وی در تفسیر آیهٔ ۲۸ سورة الواقعة (۵۶) ضمن تفسیر «فی سدر مخضود» نوشته‌است « و سدر را پارسی کنار گویند و بخراسان از آن نباشد». ذکر نام خراسان در این عبارت می‌تواند قرینه‌ای بر خراسانی بودن مؤلف باشد ، چه در غیر این صورت ذکر نام این ناحیه زائد می نماید . موضوع دیگری که در بارهٔ مؤلف آن می‌توان گفت آنست که وی از پیروان معتدل و بی‌تعصب اهل‌سنت وجماعت بوده است، ولی درباب اینکه به‌کدام یك از فرق چهارگانهٔ تسنن متعلق بوده است بیقین چیزی نمی‌توان اظهار کرد . وی علاوه بر آنکه خلفای راشدین را در موارد متعدد ستایش کرده وآراء پیشوایان فرق سنت وجماعت را نیز ذکر نموده است از خاندان حضرت علی نیز بااحترام مخصوص یاد کرده است .

تفسیر مورد بحث در هفتم ربیع‌الاخر سال ۶۲۸ هجری بدست «محمدبن ابوالفتح الفقیه الغریب» که خود را کاتب وصاحب نسخه معرفی کرده ، نوشته شده است .

اسلوب نگارش کتاب ولغات وترکیبات کهنهٔ فارسی آن که در برخی ازموارد در بین تفاسیر فارسی منحصر بفرد است ، این تفسیر را در ردیف آثار کهن منثور زبان‌فارسی قرار می‌دهد . البته در این ارزیابی باید آنرا باتفاسیر قدیمی فارسی که موضوعشان با این کتاب یکی است مقایسه کرد ، نه آنکه فی‌المثل آنرا با آثاری نظیر مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری وکتاب جغرافیایی حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب مورد سنجش قرار داد .

در این چند سطر مجال آن نیست که در بارهٔ زبان کتاب و مختصات دستوری و لهجه‌ای ونوادر لغات وترکیبات‌فارسی آن سخنی گفته شود . در این باب در مقدمه‌ای که نگارندهٔ این سطور براین کتاب نوشته‌است بتفصیل بحث شده‌است (متن این تفسیر به‌تصحیح اینجانب در ردیف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران درتهران به‌چاپ می‌رسد) واینك از نظر معرفی سبك نگارش کتاب، قسمتی ازآنرا که مربوط به‌ترجمه وتفسیر آیه‌های ۶۸ و۶۹ سورة‌الزمر (۳۹) است ذیلا نقل می‌کند .

مرگ عزراییل

«و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض» چون اسرافیل بصور اندر دمد آن دمیدن مرك ، هرکه اندر آسمانها وزمینها کسی جانور باشد همه بمیرند **«الا من شاءالله»** مگر آنکه خدای خواهد ، یعنی اهل بهشت ازحورالعینان

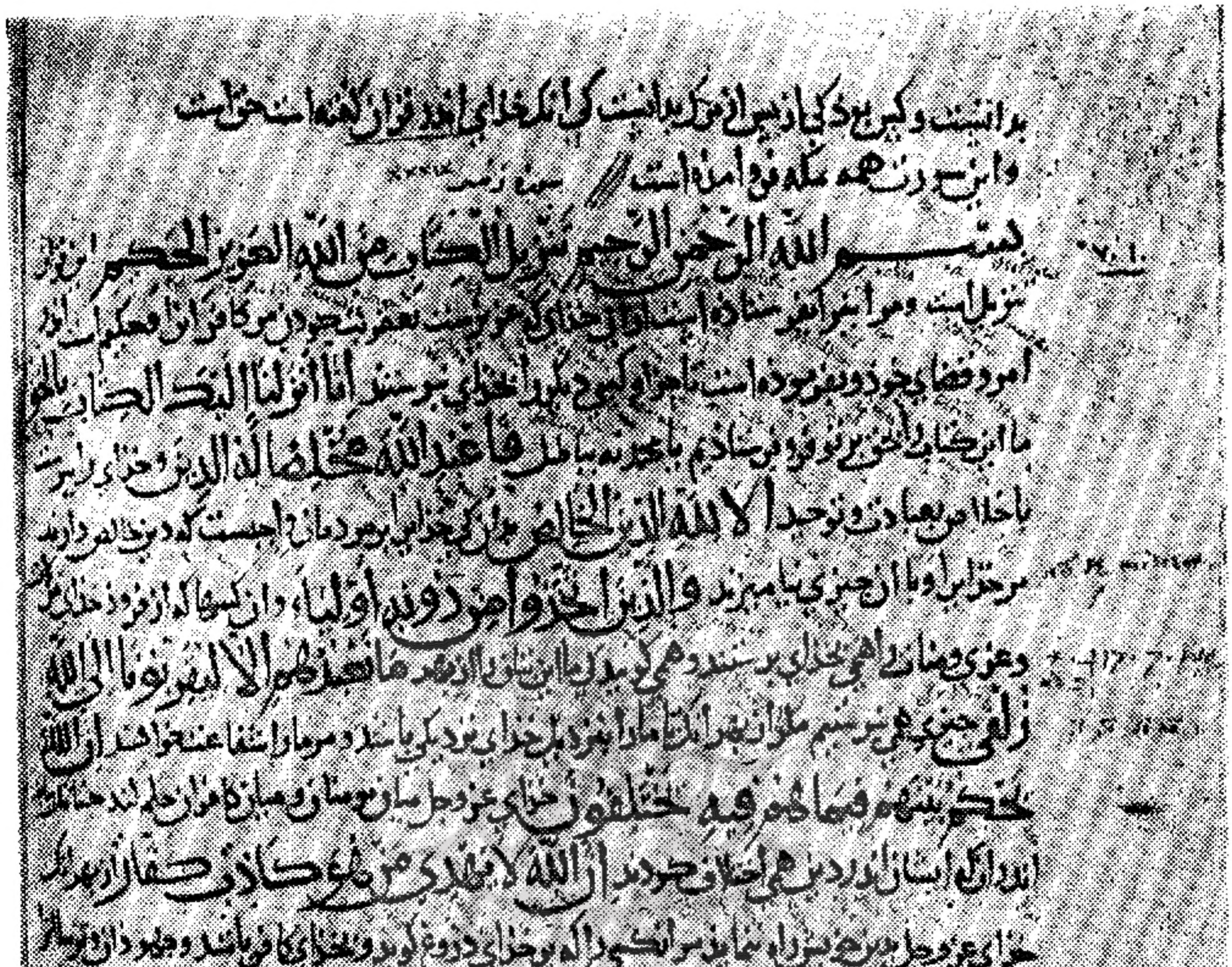

آغاز سورة الزمر از تفسیر مورد بحث ، نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج . کلماتی که بخط لاتینی دراین صفحه نوشته شده ظاهراً خط ارپنیوس است که برخی از قسمتهای این تفسیر را به لاتینی ترجمه کرده است

وغلمان ومرکبان ومرغان بهشت ، زیرا که خدای عزّوجلّ ایشانرا از بهر بقا آفریده‌است ، ودیگر از اهل دوزخ از ماران وگزدمان وشیران وسگان ومالك و زبانیه که خدای عزّوجلّ ایشانرا از بهر بقا آفریده‌است نه از بهر مرك را . ودیگر ایدون گوید «الامن شاءالله» یعنی جبریل ومیکایل واسرافیل وملك‌الموت ، زیرا که ایشان بدمیدن نمیرند .

وآن‌چنان باشد که چون اسرافیل بصور اندر بدمد، گوید «ایتها الارواح العواری اخرجن من انفسکن» ای جانهای عاریتی از تنها بیرون آیید . هم اندرساعت هرچه اندر هفت آسمان وزمین خلق است همه بیفتند وهمه جانهاشان برآید. و هم‌درآن ساعت خواب را براهل بهشت برافکند تا رضوان وخازنان بهشت ومرکبان و مرغان وکنیزکان وغلامانرا همه خواب ببرد . وخواب براهل دوزخ برافکند تامالك را و عوانان وزبانیهٔ دوزخ را وشیران وسگان وماران وگزدمان دوزخ‌را همه خواب ببرد تاچنان شوند چون مردگان، تاازعرش تا ثری هیچ جانوری زنده نماند جزجبریل ومیکایل واسرافیل وملك‌الموت .

آنگاه خدای عزّوجلّ گوید : یاملك‌الموت که مانده است ؟ گوید یا رب تو خود داناتری که اندر عالم کسی نمانده است جز جبریل ومیکایل واسرافیل و من مانده‌ام بندهٔ ضعیف وتو، ای بارخدای زنده‌ای که مرك را برتو گذر نباشد . پس‌او را گوید که جان جبریل‌را بستان . جبریل گوید :یارب، ملك‌الموت بطلب جا(۱) من آمده است ، وتومراطاعتها وعبادتها فرموده‌ای ، مراچه فرمایی تاچه کنم .خدای عزّوجلّ گوید : من مرك را برتو قضا کرده‌ام ، عبادتها را برجای یله کن ، وجان بازده ، وآنگاه جان جبریل ، ملك‌الموت بستاند .

آنگاه خدای عزّوجلّ گوید : یاملك‌الموت ، که ماند زنده ؟ گوید :یارب توداناتری که جز من ومیکایل و اسرافیل از مخلوقات کسی زنده نمانده است . خدای گوید : برو جان میکایل را بستان . چون ملك‌الموت سوی میکایل شود ،

---

(۱) ــ جان

میکایل گوید : یارب تو مرا بیافریدی واین کیل را بدست من نهادی، هرگزمن از آن روز باز این کیل را از دست ننهاده‌ام . وبدست میکایل کیلی است که هرگز قطره‌ای باران نبارد ونبات از زمین برنیاید ومیوه از درختان بیرون نیاید وقطره‌ای شیر ازپستان چهار پایان بیرون نیاید الا که همه بپیمانه ای میکایل پیموده است و شمرده است وسختست بسنك او، زیراکه او بر روزی بندگان موکل است . آنگاه میکایل گوید : یارب من این‌پیمانه‌را چه کنم ؟ خدای گوید عزّوجلّ : یامیکایل پیمانه بمن سپار و جان بده که مرگ بر تو قضا کرده‌ام . آنگاه ملك الموت جان میکایل بستاند .

آنگاه خدای عزّوجلّ گوید : یاملك‌الموت ، که ماند از خلق من زنده ؟ ملك‌الموت گوید : یارب تو همی دانی که اندر عالم جز اسرافیل و جز من بندهٔ ضعیف هیچ‌کس نمانده‌است زنده . گوید : بروجان اسرافیل بستان . چون ملك‌الموت سوی اسرافیل آید ، اسرافیل گوید : یارب از آنگاه که تو مرا بیافریدی ، این صور را بدست من اندرنهادی . از آن روز باز ، من بطرفة‌العینی بتو عاصی نشده‌ام واین صور را ازدهن برنداشته‌ام ودوچشم‌از زیرعرش تونگردانیده‌ام از بیم امرترا، اکنون ملك‌الموت از من‌جان‌همی خواهد ، من‌این صور را چه کنم ؟ گوید که‌این صور را بمن سپار وجان بده که من مرگ را برتو قضا کرده‌ام . آنگاه ملك‌الموت جان اسرافیل رابستاند .

آنگاه فرمان آیدکه یاملك‌الموت، از خلق من‌که ماند ؟ ملك‌الموت گوید: یارب تو داناتری که ازعرش تا ثری ، جز من بندهٔ ضعیف کسی دیگرنمانده‌است. آنگاه خدای عزّوجلّ جان ملك‌الموت بستاند . اندر خبرچنانست که ملك‌الموت یکی بانگی بکند ، ویکی بخروشد که اگر خلق هفت‌آسمان وهفت زمین زنده‌باشندی ، از آن بانك او همه بمیرندی . ملك الموت گوید : یارب ، اگر من بدانستمی که اندر جان کندن ، هزاریکی ازین طلخی باشد ، هرگز من جان‌هیچ مومنی نستدمی .

آنگاه خدای عزّوجلّ ، ابری برآرد از زیر عرش، تاچهل سال باران باراند مانندهٔ نطفهٔ مردان . پس باز پس از چهل سال جبریل را و میکایل و اسرافیل وعزرایل را زنده کند ، ورضوان را از خواب بیدار کند . پس آنگاه هرچهار تن را سوی گورمحمد صلی‌الله علیه‌وسلّم فرستد. جبریل بیاید با براق ، و میکایل بیاید با تاج ، واسرافیل بیاید باقضیب ، و رضوان بیاید باحلّهای بهشت . آنگاه جبریل زمین را گوید : یازمین، گورمحمدکجاست ؟ زمین جواب دهد ، گوید : یاجبریل، حال من چنان نیست که تو دیده بودی، که خدای عزّوجلّ ، بادها را برمن گماشت تامرا باکوهها ودریاها همه اند [ر] یکدیگرشکست، تامن گوره‌محمد راعلیه‌السلم اندر خویشتن گم کرده‌ام . آنگاه بنگرند ، نوری بینند که از زمین همی برآیدتا بعرش اندر همی شود . جبریل چومرآن نور را به‌بیند، بگرید . میکایل گوید که چرا همی گریی یاجبریل ،که خدای عزّوجلّ ترا مگریاناد. جبریل گوید : چرانگریم یا میکایل که اینك این گورمحمداست صلی‌الله علیه‌وسلم .هم‌اکنون ازگوربرخیزد، نخستین چیزی مرا از امت پرسد ، و من ندانم که حال امت او چیست . آنگاه جبریل مر اسرافیل را گوید که بخوانش ، اسرافیل گوید جبریل راکه توخوانش که ترا با او گستاخی بیش بوده‌است. جبریل گوید که این امروز مرتراست. آنگا [ه] اسرافیل بخواندش، گوید: حبیبی محمد. دیگر باره‌گوید: حبیبی احمد. سدیگر باره‌گوید: یا حبیب رب العالمین ، یا یا القاسم ، قم باذن الله. آنگاه زمین بشکافد و پیغامبر صلی‌الله علیه‌وسلم بنشیند، وفریشتگان سلام‌کنند . پس آنگاه پیغامبر گوید علیه‌السلام که چه‌روزیست این یاجبریل؟ گوید : یامحمد هذا یوم القیامة، هذا یوم القارعة ، هذا یوم الحاقة، هذا یوم الازفة، هذا یوم الحسرة والندامة، هذا یوم الفزع، هذا یوم الزلزلة، هذا یوم التغابن ، تا بپنجاه نامش یادکنند. پس آنگاه پیغامبر گوید علیه‌السلم که ازامت من چه خبرداری یاجبریل ؟ جبریل گوید که ایشان هنوز درگورند ، واین زمین برهیچ آدمیی جزبتو نشکافتست هنوز .

آنگاه پیغامبر صلی‌الله علیه وسلّم بربراق برنشیند ، جبریل عنان گیرد، ومیکایل

رکاب گیرد ، واسرافیل بازو گیرد ، ورضوان جامه راست کند تا بطرفةالعین بجای مناجاة‌شود پیش‌عرش خدای عزّوجلّ. وخدای عزّوجلّ، محمد را بخود نزدیک کند، ومحمدعلیه‌السلم، خدای راحمدوثناگوید. آنگاه مراسرافیل رابفرماید که صور بردار واندردم‌تاخلق‌همه‌زنده‌گردند. آنگاه اسرافیل جانهای‌خلق‌رابگیرد و بصوراندرنهد. پس آنگاه بدمد‌چنانکه خدای‌گفت‌عزّوجلّ «**ثم‌نفخ‌فیه‌اخری‌فاذاهم‌قیام ینظرون**» پس اسرافیل دمیدن دیگر بدمد ،گوید:ای استخوانهای‌پوسیده، ای رگهای گسسته ومویهای پراکنده شده وچشمهای طرکیده برخیزید از قعر دریاها ومیانهٔ بیابانها و سرکوهها، سوی عرض‌خدای عزّوجلّ . هوازی‌زودتر ازطرفةالعین از گورها برخیزند وهمی‌نگرند تامرایشانرا چه فرمایند .

« **و اشرقت‌الارض بنور ربها**» وزمین‌روشن‌گردد‌بنور خدای‌وبداد خدای. ودیگر ایدون گوید که روشن گردد بنور معرفت عارفان ، زیرا که«معرفت» نورخدایست، هرکسی را بمقدار معرفت ، نور باشد «**و وضع‌الکتاب**» وهرکسی را نامها بدست دهند ، بعضی را بدست راست ، وبعضی را بدست چپ «**و جی بالنبیین‌والشهداء و قضی بینهم بالحق**» وپیغامبرانراصلوات‌الله علیهم‌وفریشتگانرا آنجاحاضرکنند، ومیان امتان وپیغامبران حکم کرده شود بعدل « **وهم لایظلمون** » .